



مفهوم صورتِ زندگی، سنگ بنایی برای فلسفه متأخر ویتگنشتاین

عسگر دیرباز* | مجتبی تصدیقی شاهرضایی**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۲۱ | تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۰۷

چکیده

مفهوم «صورتِ زندگی» یکی از مهم‌ترین مفاهیم در فلسفه متأخر ویتگنشتاین به حساب می‌آید؛ اصطلاحی که یکی از پر ابهام‌ترین مفاهیم فلسفه اوست. مقاله حاضر، به تبیین نقش ویژه و مبنایی مفهوم صورتِ زندگی به عنوان سنگ بنایی برای تمامی فلسفه متأخر ویتگنشتاین می‌پردازد؛ نقشی که تا کنون توجه چندانی از جانب ویتگنشتاین‌پژوهان به خود جلب نکرده است. به نظر نگارندگان، توصیف صورتِ زندگی به عنوان شرط امکان زبان می‌تواند به برخی شبهات موجود در باب فلسفه متأخر ویتگنشتاین - اعم از رفتارگرایی، در افتادن به نسبیّت عام زبانی و فروکاستن تمامی امور واقع به زبان - پایان دهد. در این پژوهش با بررسی موضع‌گیری ویتگنشتاین متأخر در برابر تبیین فلسفی به طور عام، و نظریه تصویری زبان به طور خاص و تحلیل مفصل مفهوم صورتِ زندگی در متن آثار متأخر او، در اثبات نقش مبنایی این مفهوم در زمینه فلسفه پسین ویتگنشتاین کوشیده‌ایم. در پایان با بررسی انتقادی تفسیرهای چهارگانه شارحین از مفهوم صورتِ زندگی، باب ارائه تفسیر پنجمی با عنوان «تفسیر پدیدارشناختی» از سوی نگارندگان گشوده می‌شود.

کلیدواژه‌ها

صورتِ زندگی، زبان، مبنایگرایی، ویتگنشتاین متأخر.

* دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم، قم، ایران. (نویسنده مسئول) | a.dirbaz5597@gmail.com

** دانشجوی دکتری رشته فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه قم، قم، ایران. | urmazd68@gmail.com

□ دیرباز، عسگر؛ شاهرضایی، مجتبی تصدیقی. (۱۳۹۸). مفهوم صورتِ زندگی، سنگ بنایی برای فلسفه متأخر ویتگنشتاین. فصلنامه پژوهش‌های فلسفی-کلامی. ۲۱ (۸۲)، ۵۵-۸۰. doi: 10.22091/jptr.2020.4800.2203



مقدمه

چندان ناموجه نیست اگر ویتگنشتاین^۱ متأخر را «فلسوف زبان معمولی» بنامیم (هنفلینگ، ۱۳۹۷، ص ۶۷) و این به دلیل شأن ویژه‌ای است که او برای زبان معمولی و عرفی در مقابل هر گونه زبان فنی و مصنوع فلسفی-منطقی قائل است. به نظر می‌رسد تأکید خاص ویتگنشتاین بر شأن زبان معمولی در موضوع‌گیری عام او در مقابل آنچه «تیین فلسفی» امور می‌نامد، ریشه دارد. خواهیم دید که چنین موضوع‌گیری‌ای به نفع زبان معمولی، به‌طور خاص، به موضوع‌گیری او در برابر فلسفه متقدمش و مشخصاً به نقد «نظریه تصویری زبان» – به عنوان مصداقی از تییین فلسفی – می‌انجامد.

ویتگنشتاین، اساساً عدم فهم روشن قواعد زبان عمومی را عامل اصلی به وجود آمدن مسائل فلسفی دانسته و به نظر او، وضوح فلسفی چیزی است که در نتیجه تأمل مستقیم در کاربرد عمومی قواعد (دستور) زبان به دست می‌آید. به نظر او، هر گونه نظام فلسفی – اعم از ایدالیسم، واقع‌گرایی و یا حس‌گرایی – در مقام تحلیل داده‌ها و امور واقع، زبانی جدید ابداع می‌کند، اما مشکل دقیقاً از آنجا آغاز می‌شود که این نظام‌های فلسفی در مقام تییین و با توهم کشف واقعیت و یا صدور یک نظریه فلسفی جدید، به جای اثبات یا انکار گزاره‌های ناظر به امور واقع، تنها همان بازی‌های زبانی‌ای را که خود در سپهری خارج از زبان عمومی ابداع کرده‌اند، رد یا اثبات می‌کنند (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ص ۴۰۲؛ و دبرگ، ۱۳۹۲، ص ۴۰۶؛ Wittgenstein, 1969, p. 70).

مخالفت ویتگنشتاین با تییین فلسفی، جنبه‌ای دوسویه دارد؛ زیرا به نظر او، نخست این که کاربرد زبان نیازی به فرض هیچ‌گونه «اصل نظری زیربنایی» نداشته و همواره می‌تواند به راه‌های مختلف برود. دوم این که تییین‌ها و توضیحات، بالاخره جایی به پایان می‌رسند (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ص ۱) و همواره چیزهایی بدون تییین باقی می‌مانند. پس، فلسفه‌ورزی باید به جای تییین به توصیف امور و نحوه رفتار انسان‌ها در زبان پردازد.

یکی از مبانی ویتگنشتاین برای جایگزین کردن توصیف فلسفی به جای تییین فلسفی، باور به «آشکارگی و در معرض دید بودن همه چیز» است (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ص ۱۲۶). اگر چه این مبنا پوشیده در ابهام و در بادی نظر دارای بار مادی‌گرایانه است، اما – در ادامه – مشخص خواهد شد که ریشه در سنگ بنایی‌ترین مفهوم فلسفه متأخر ویتگنشتاین، یعنی «صورت زندگی» دارد. ویتگنشتاین، توصیفی بودن فلسفه را به معنای پیش‌رو قرار دادن آنچه از قبل آشکار است،

۱. در تمامی این نوشتار – برای حفظ اختصار و زیبایی متن – هر جا از ویتگنشتاین به تنهایی نام می‌بریم، مرادمان ویتگنشتاین متأخر است، مگر در مواردی که قید مقدم به آن افزوده شده است.

۲. در ارجاع به ترجمه آثار ویتگنشتاین، به جای صفحه، شماره بند یا قطعه درج شده؛ مگر در مواردی که «ص» درج شده است.

می‌داند (یعنی توصیف هر چیزی، چنان که هست و چنان که بعد از این توصیف، هر کس به سادگی آن را می‌پذیرد). به نظر او، مشکل آنجا پدیدار می‌شود که ما به جای آن‌که به سادگی همان چیزی را بگوییم که هر کس می‌داند و می‌پذیرد، به صدور گزاره‌هایی خارج از دانسته‌هایمان مبادرت می‌نماییم. از این منظر، دیگر در فلسفه تبیینی ارائه نشده و نتیجه‌ای گرفته نمی‌شود، بلکه فلسفه اعلامیه و تبیینی است بر هر آنچه که آشکار است (حسینی، ۱۳۹۴، ص ۷۹). توصیف آنچه که همواره در معرض دید است، به معنای یادآوری آشکارگی‌هایی است که مورد غفلت ما واقع شده و چنان که ویتگنشتاین _ به صراحت و در بند ۱۲۷ تحقیقات فلسفی _ بیان می‌کند که کار فیلسوف، گردآوری این یادآوری‌ها برای «یک مقصود خاص» است (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ۱۲۷). در اینجا گویا عامل این غفلت، خود آشکارگی و در مقابل چشم بودن امور واقع است (حسینی، ۱۳۹۴، ص ۸۰)، عادت روان‌شناختی ما به جست‌وجوی تبیین‌های علی و تفلسف به معنای عرفی آن، ما را بر آن می‌دارد که از آنچه آشکارا پیش روی ما قرار دارد و بنا براین، مستعد چشم‌پوشی است، غفلت کنیم. دوم آن که توصیف تبه‌آمیز فلسفی، بدور از هر زنگشتن و خودارجاعی بیهوده‌ای که خاصیت تبیین دارد، باید به منظور دست‌یابی به «هدفی خاص» باشد. آنچه در این جا «هدف خاص» می‌نامیم، در واقع، یکی از انگیزه‌های ویتگنشتاین برای فلسفه‌ورزی به طور عام و غایت تحقیقات او در دوره متأخر به طور خاص، است که در بندهایی از کتاب تحقیقات فلسفی به عنوان «دست‌یابی به دید کلی» مطرح می‌شود (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ص ۵، ۹۲، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۲). در واقع و به لحاظ هستی‌شناختی، آنچه اصیل است و ما با در افتادن به ورطه تبیین‌های فلسفی، به دست فراموشی سپرده‌ایم، «امر داده شده» و «صورت زندگی» است که از وجه معرفت‌شناختی با به کار بستن توصیف فلسفی (کاربرد)، باید در صدد بازگشت به آن باشیم. چنان که در ادامه خواهیم دید، مفهوم «صورت زندگی» در دیدگاه ویتگنشتاین متأخر، جایگزین جست‌وجوی توجهات عمیق‌تر و بنیادی‌تر (متافیزیکی و ماورایی، یا مادی و تقلیل‌گرایانه) دیگر فیلسوفان در مواجهه با مفاهیم است (گرلینگ، ۱۳۹۴، ص ۱۴۰).

اکنون جا دارد به اختصار، به موضع‌گیری ویتگنشتاین در برابر فلسفه متقدمش نیز پردازیم. نظریه تصویری زبان در رساله منطقی-فلسفی بر آن بود که در ازای هر بخش (گزاره، جمله، نام، واژه) از زبان، باید وضعیتی از امر واقع موجود باشد که آن بخش زبانی، تصویر آن است (گرلینگ، ۱۳۹۴، ص ۱۱۶). دیدگاه ویتگنشتاین در این رساله را می‌توان این‌گونه تبیین و تفسیر کرد که او زبان را به عنوان شبکه‌ای که در مقابل دنیا قرار می‌گیرد یا طرحی که واقعیت را سازمانده می‌کند، در نظر می‌گیرد. بنابراین، او در دوره متقدم، از «نظریه تصویری زبان» دفاع می‌کند که بر مبنای آن، واژه‌ها، برجسب‌هایی بر اشیاء و حقایق گزاره‌ها هستند و تصاویری از کیفیات امور به حساب می‌آیند (Reece, 2006, p. 56). پاسخ ویتگنشتاین متأخر به چنین دیدگاهی آن است که به ما یادآوری کند، واژه‌های زبانی در خلال

نحوه‌های متعدد استعمال آنها، می‌توانند به تصاویر مختلفی _ اعم از واقعی و غیر واقعی و نه تنها به عنوان تصویر یک شیء واحد _ ارجاع داشته باشند. بنا براین، نظریه تصویری زبان، تمامی نحوه‌های فعالیت زبانی ما را به یک نوع واحد فرومی‌کاهد.

در واقع، نتیجه فروکاستن زبان به تصویر امور واقع، آن است که این نظریه در درجه اول، نام‌ها و در درجه دوم، اسامی برخی کنش‌ها را در کانون توجه خود حفظ کرده و بقیه انواع واژه‌ها، کنش‌های زبانی و نحوه‌های متنوع استعمال آنها را به کلی رها کرده و به تعبیر ویتگنشتاین، به امان خدا می‌سپارد (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ص ۱). به عبارت دیگر، از نظر ویتگنشتاین، سناریوی واحد و منسجمی که بتواند به ما بگوید زبان چگونه واقعیت‌های جهان را سازماندهی و تصویر می‌کند، وجود ندارد (Reece, 2006, p. 57) و این در صورتی است که معنای گزاره‌های زبانی، به کاربرد آنها _ اعم از بالقوه یا بالفعل _ یعنی به شیوه‌ای بستگی دارد که آنها با یکدیگر و با تجربیات، احساسات، مشاهدات و کنش‌های ما پیوند می‌یابند (ودبرگ، ۱۳۹۴، ص ۷۳). به نظر ویتگنشتاین، زبان معمولی که منبعث از صورت زندگی ماست، ابزاری مطلوب برای نیل به مقاصد استفاده از آن است؛ چنان که تاکنون و طی سالیان دراز در متن زندگی بشر به صورتی کارساز قرار داشته است. اصرار و تأکید ویتگنشتاین بر زبان معمولی، به معنای رد نظریه‌های مبتنی بر تصویر به مثابه نشانه است. در عوض، او بر صورت‌های اجتماعی زندگی که در بستر آن‌ها زبان عملاً به شکل‌های مختلف به کار می‌رود، تمرکز دارد (Shaviro, 1986, p. 221).

البته، باید توجه داشت که ویتگنشتاین منکر هر گونه استفاده تصویری از زبان در جریان فهم واقعیت نیست، بلکه به باور او حتی اگر بخشی از فعالیت‌های زبانی ما (نه مطلق آن‌ها) جنبه تصویری سازی از واقعیت داشته باشند، خود این تصاویر و چگونگی به کارگیری ما از آن‌ها، به صورت‌های زندگی و فهم ما از این صورت‌ها وابسته است (Egan, 2011, p. 56).

برای آن که صورتی منسجم از انتقادات ویتگنشتاین بر نظریه تصویری زبان را _ که موضع متقدم او و به نحوی کلی تر، موضع ساده‌انگاره عموم فیلسوفان در طول تاریخ بوده است _ (ودبرگ، ۱۳۹۴، ص ۴۰۶)، مد نظر داشته باشیم، باید متذکر شویم که عمده حمله‌ها و نقدهای او متوجه سه وجه اساسی نظریه پیش گفته است (بیگ پور، ۱۳۹۰، ص ۲۲۵):

۱. تناظر یک به یک نام - شیئی؛^۱
۲. فهم زبان مساوی با فرایندی ذهنی؛^۲

۱. و یا تناظر دو قطبی واژه - امر واقع که از طریق تبیین به وسیله تعریف اشاری پایه‌گذاری می‌شود.
 ۲. معناداری مساوی است با تداعی الفاظ به وسیله حالات ذهنی‌ای که در تناظر با اشیاء خارجی هستند، ویتگنشتاین از این نوع فهم با نام «تبیین ذهنی» یاد کرده است.

۳. ذات‌گرایی، در پیوند با نظریهٔ مطابقت صدق.^۱

ویتگنشتاین بر آن است که هر یک از این موارد سه‌گانه از ارائهٔ تبیینی لازم و کافی برای امکان و کیفیت بکارگیری زبان به وسیله ما ناتوان‌اند و بنا براین، تمامی این تبیین‌ها جایی به پایان می‌رسند (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ص ۱).

تمام سخن ویتگنشتاین این است که برای استعمال زبان از جانب کاربرانش - در نهایت - هر دلیل توجیه‌گرانه‌ای به پایان می‌رسد. پس این که صحت سخن گفتن، با ارجاع به تعلیم‌اشاری، بیرون رفتن از زبان، ارجاع به اشیاء واقعی (یا هم‌پیوندهای ذهنی) و یا در نهایت، از طریق باور به یک ذات زیربنایی و مستقل برای زبان توجیه شود، یک توهم است؛ زیرا خود همین توجیه‌ها و هر توجیه دیگری، باز درون زبان قرار دارد و زبان به عنوان یک کل هیچ توجیهی ندارد (هنفلینگ، ۱۳۹۷، ص ۹۸).

جنبهٔ سلبی حکم ویتگنشتاین مبنی بر پایان‌پذیری تبیین‌ها این است که ما فعالیت‌های زبانی‌مان را الزاماً، درون یک چهارچوب یا ساختار توجیه می‌کنیم، اما اگر فراتر از آن به دنبال یک تبیین باشیم، از آنجا که نهایتاً خود این چهارچوب نابسند است، هیچ تبیینی وجود ندارد. این حکم، از جهتی، جنبهٔ ایجابی نیز دارد و آن این که برای امکان فعالیت زبانی، چنین چارچوبی - هرچند به صورت توجیه‌ناشده و نابسند - ضرورتاً باید وجود داشته باشد و این چارچوب چیزی نیست جز همان توافق اولیهٔ انسان‌ها در زبانی که به کار می‌برند، در احکام مربوط به امور واقع و نهایتاً توافق در صورت زندگی (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ۲۴۱؛ هنفلینگ، ۱۳۹۷، ص ۱۳۸).

بررسی تحلیلی مفهوم صورت زندگی

مفهوم صورت زندگی^۲ پیشینه‌ای نسبتاً طولانی و نیرومند در سنت فلسفی آلمان دارد. گوته‌رید هرردر، فریدریش هگل و اسوالد ایشینگلر از جمله کسانی هستند که - به‌ویژه در خلال مباحث فلسفهٔ تاریخ و تفسیر نحوهٔ معیشت - به مجموعه‌ای از ارزش‌ها، زمینه‌ها، کنش‌ها، اعمال و فرهنگ توجه ویژه داشتند و در تلاش بوده‌اند تا به کمک آن‌ها کلمات و تعابیر را فهم نمایند (زندیه، ۱۳۸۶، ص ۸۳). شاید نیرومندترین تعبیر دربارهٔ صورت زندگی، مفهوم «زیست‌جهان» باشد که یکی از مفاهیم بنیادین پدیدارشناسی هوسرل به حساب می‌آید و در هرمنوتیک گادامر از آن به «افق» تعبیر می‌شود (پورحسن، ۱۳۹۱، ص ۲۹).

۱. معناداری یک لفظ، مساوی است با وجود ماهیتی واقعی در ازای آن لفظ.

2. form of life

صورت زندگی، به نظر ویتگنشتاین، اجماع ضمنی رفتار زبانی و غیر زبانی، فرض‌ها، رویه‌ها، سُنن و تمایلات طبیعی است که انسان‌ها به مثابه موجودات اجتماعی در آنها سهیم‌اند و از این‌رو، در زبانی که به کار می‌رود، به منزلهٔ «پیش‌فرض» تلقی می‌شود. صورت زندگی، پاسخ‌های طبیعی و زبانی اجتماع انسان‌هاست که در «توافق» بر سر تعاریف، داوری‌ها و رفتارها صادر می‌شود (گریلینگ، ۱۳۹۴، ص ۱۴۰).

پس می‌گویید، توافق انسانی مشخص می‌کند که چه چیزی صادق است و چه چیزی کاذب؟ آنچه صادق یا کاذب است، آن چیزی است که انسان‌ها می‌گویند و آنها در مورد زبانی که به کار می‌برند، توافق دارند. این نه توافق در عقاید، بلکه توافق در زندگی است (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ص ۲۴۱).

البته، باید توجه داشت که ویتگنشتاین در بند ۳۵۸ کتاب در باب یقین، تذکر داده است که مفهوم صورت زندگی، مفهومی دشواریاب در فلسفهٔ او و سرشار از امکان کژفهمی است؛ زیرا در خود این مفهوم قدرت و استعداد کژفهمی نهفته است (ویتگنشتاین، ۱۳۹۲، ص ۳۸۵).

به هر صورت، با عطف توجه به مفهوم «توافق» درمی‌یابیم که ویتگنشتاین ذیل این مفهوم و در مقام پاسخ به این پرسش کانتی که «زبان چگونه ممکن است؟» می‌گوید: زبان محصول توافق بر سر قواعدی است که از متن زندگی اجتماعی انسان‌ها با تمامی خاصه‌های متنوع آن برخاسته‌اند. به نظر او، همین قواعد زبانی هستند که چیستی و ماهیت اشیاء را برای ما روشن می‌سازند. به عبارت دیگر، این دستور زبان واژه‌هاست که جوهر اشیاء را توصیف می‌کنند و چنین قواعدی خود برخاسته از صورت زندگی‌ای هستند که انسان‌ها در آن توافق دارند (Vettiolil, 2014, pp. 3-4).

شاید، در نگاه نخست، به نظر آید که استفاده از واژه «توافق»، این تصور را ایجاد می‌کند که انسان‌ها برای آن‌که زبان را ممکن کنند، آگاهانه در نحوهٔ معیشت‌شان دست به توافق زده‌اند. در صورتی که بخش عمده‌ای از نحوهٔ معیشت و صورت زندگی ما - اعم از پیش‌فرض‌ها، رویه‌ها، سُنن و... - خارج از دسترس آگاهی‌اند و ما ناخودآگاه و بنا به عادت، از آنها تبعیت می‌کنیم. افزون بر این، بسیاری از قواعد و قوانین صورت زندگی که ما بدان آگاه هستیم نیز خارج از نیروی ارادهٔ ما هستند؛ همان‌گونه که ویتگنشتاین - به روشنی - ادعا می‌کند: «وقتی من از قاعده‌ای اطاعت می‌کنم، انتخاب نمی‌کنم؛ من از آن قاعده کورکورانه اطاعت می‌کنم (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ص ۲۱۹). «پیروی از قاعده مشابه اطاعت از یک نظم است. ما آموخته‌ایم چنین کنیم» (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ص ۲۰۶).

در واقع، مسئله را می‌توان این‌گونه صورت‌بندی کرد: از طرفی به‌عینه می‌بینیم که ما بر مبنای توافق جمعی در تولید، ابداع و تغییر قواعد زبان و به تبع آن بازی‌های زبانی، توانا و مختاریم. از طرف دیگر،

زبان در بنیاد خود بر صورت زندگی و نحوه معیشت ما که بخش عمده آن ناخودآگاه و بخش کوچکی از آن نیز اگرچه خودآگاه اما خارج از اراده ماست، مبتنی است. بنابراین، چنین مسئله‌ای ما را در محدوری دو طرفه قرار می‌دهد، از یکسو، گویا توافق بر سر قواعد زبان ناممکن است؛ چیزی که در تعارض با شهود عینی ماست، از سوی دیگر زبان به مثابه منشاء، امری ذاتی و مستقل از صورت زندگی ماست؛ این در حالی است که ذاتی بودن منشاء زبان که خود از لوازم نظریه تصویری است به شدت از جانب ویتگنشتاین طرد می‌شود.

در مقام پاسخ، می‌گوییم: اولاً آنچه از این موضع بر می‌آید این است که خود توافق بر سر قواعد، محصول صورت زندگی باشد، نه این که بر سر صورت زندگی نیز توافق صورت گیرد. دوم، این که اشکال پیش گفته، در صورتی وارد بود که ویتگنشتاین به روشنی به جای واژه «توافق»، واژه «قرارداد» را به کار می‌برد؛ همان‌گونه که برخی از شارحین و بر همین مبنا، ویتگنشتاین را قراردادنکار دانسته‌اند. این در حالیست که واژه به کار برده شده توسط ویتگنشتاین به آلمانی،^۱ هم‌زمان و با دقتی برابر، قابلیت ترجمه به توافق^۲ و قرارداد^۳ را دارد و توافق – برخلاف قرارداد که معنایی فعالانه و ارادی دارد – می‌تواند امری غیر ارادی^۴ و منفعلانه باشد (نک: هنفلینگ، ۱۳۹۷، ص ۲۱۷).

در مقدمه این نوشتار، گفتیم که در مقابل تبیین‌های فلسفی‌ای که برای زبان از جانب فیلسوفان دست و پا می‌شود، جواب یگانه ویتگنشتاین در مقابل هر تبیینی این است که تبیین‌ها جایی به پایان می‌رسند (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ص ۱). اکنون در مقام توضیح بیان می‌کنیم که چون بنیان رویه‌های پیروی از قواعد، صورت زندگی است و زبان در این نحوه صورت زندگی تنیده شده، پرسش‌های مربوط به مفاهیم موجود در فکر و سخن ما و پرسش‌هایی که از طریق آنها سعی در مبنا دادن به نحوه فعالیت زبانی مان هستیم (ویتگنشتاین، ۱۳۹۲، ص ۲۰۴)، خیلی زود به پایان می‌رسند. در واقع، تنها توجیه، تبیین و مبنای کاربردهای ما از زبان، چیزی نیست جز «صورت زندگی» ما و فراتر از آن دیگر نه نیاز است که چیزی گفته شود و نه می‌توان چیزی گفت (گریلینگ، ۱۳۹۴، ص ۱۴۱).

چنان که پیداست، توصیف ویتگنشتاین از مفهوم صورت زندگی، آشکارا «مبنایگرایانه» است. این مفهوم، در واقع، به مثابه مبنایی‌ترین بنیاد زبان ما چیزی است که به خودی خود، تمامی مبانی و توجهات دیگر در مورد نحوه امکان زبان را ناکارآمد و ناپسند کرده و تمامی پرسش‌ها در این زمینه، در نهایت، به همین مفهوم ختم شده و در بیان‌ناپذیری آن مضمحل می‌شوند. این مفهوم، از طرفی، پاسخی درخور به

1. übereinkunft
2. agreement
3. convention

۴. ناخودآگاه / بر حسب عادت.

اتهام نسبی‌گرا بودن فلسفه متأخر ویتگنشتاین را نیز در خود دارد (Hinman, 1983, pp. 339-340). البته، اتهام نسبی‌گرایی زبانی به ویتگنشتاین چیزی است که گاه به صراحت، از عبارات او در باب تکرر بازی‌های زبانی و انحاء زندگی متناظر با آن‌ها، برمی‌آید (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ص ۲۴۱، ۳۹۸). جان سرل - فیلسوف تحلیلی معاصر - در پاسخ به این اشکال، بر این باور است که اگر فردی، به نسبی‌گرایی زبانی قائل شود، فرض را بر آن گذاشته که نقطه‌ای بیرون و فراتر از بازی‌های زبانی هست که با ایستادن در آن نقطه و ارزیابی رابطه زبان و صدق، می‌توان به این نتیجه رسید که صدق به اعتبار زبان، نسبی است. این در صورتی است که ما حتی وقتی نحوه عملکرد زبان و رابطه آن با صدق - و به طور کلی با امور واقع - را شرح می‌دهیم، باز هم درون زبان ایستاده‌ایم (بیگ‌پور، ۱۳۹۰، ص ۲۲۷؛ مگی، ۱۳۹۰، ص ۵۴۹).

اشکالی که در ابتدا به پاسخ سرل وارد می‌شود آن است که پرسیم آیا گزاره «نبود یک نقطه ارزیابی بیرون از زبان»، درون زبان است یا بیرون از آن؟ اگر بیرون از زبان است، پس محتوای این گزاره نقض می‌شود و اگر درون زبان باشد، پس ممکن است در یک صورت زندگی و بازی زبانی دیگر باطل یا کاذب باشد (بیگ‌پور، ۱۳۹۰، ص ۲۲۸).

پوشیده نیست که چنین اشکالی صورت دیگری از پارادوکس دروغ‌گوست و این پارادوکس محل نزاع میان فیلسوفان بوده است؛ از آن جهت که آیا در مقام نقد یک گزاره استناد به آن دارای ارزش و اعتبار انتقادی است؟ پرداختن به این نزاع، اگرچه از حوصله این بحث خارج است، اما اگر به نظر کرییکی - فیلسوف تحلیلی و شارح مشهور ویتگنشتاین - در باب عدم اعتبار این پارادوکس در مقام نقد اشاره‌ای داشته باشیم، بی‌مناسبت با بحث کنونی نیست. به نظر کرییکی، گزاره‌ها اگرچه در بازی‌های زبانی مختلف به‌کار می‌روند، اما تنها در صورت بیان وضعیت امور واقع، از جهت صدق و کذب دارای ارزش هستند. البته، این که گزاره‌ای دارای ارزش صدق و کذب نباشد، لازم نمی‌آید که معنا بدان تعلق نگیرد. بنابراین، گزاره «نبود یک نقطه ارزیابی بیرون از زبان» در صورت ارجاع به خودش دیگر درباره امور واقع نیست و از این رو، هرچند معنادار است، اما صدق و کذب‌بردار نیست (Kripke, 1975, Vol. 72, No. 19؛ به نقل از، دست‌افشان، ۱۳۹۰، ص ۵۳).

از این نکته نیز نباید غافل بود که بر مبنای دیدگاه ویتگنشتاین - چنان که دیدیم - صورت زندگی انسانی با تمام نحوه‌های زیستن از قبیل رویه‌ها، سُنن و... که در خود دارد، به عنوان پیش‌فرض و یا حتی شرط تحقق هر گونه بازی زبانی تلقی می‌شود؛ شرطی که با وجود آن دیگر جست‌وجوی هر گونه توجیهی برای نحوه به‌کار بردن زبان، نه لازم است و نه ممکن. به باور او، تنها به واسطه و درون جریان اندیشه و زندگی است که کلمات معنا دارند. بنابراین، به نظر می‌رسد که بالاخره زبان بر امری بیرون از خود مبتنی می‌شود و در این صورت، اگر چه جواب سرل به نسبی‌گرایی، به خاطر پیش‌فرض گرفتن عدم

وجود نقطه‌ای بیرون از زبان دارای اشکال است، اما از طرفی ابتدای زبان بر مبنای صورت زندگی، خود جوابی مکفی به هر صورتی از نسبی‌گرایی زبانی است. توضیح آن که اگر رویه‌های پیروی از قواعد و توافق بر سر آنها ریشه در صورت زندگی طبیعی و جمعی ما به عنوان موجودات اجتماعی دارد، هر گونه پرسشی در باب توجیه مفاهیم فکری و زبانی، خیلی زود به پایان می‌رسد و این بدان معناست که پرسش‌های ممکن و توجیحات احتمالی آنها به صورت نامحدود نمی‌تواند ادامه یابد و در نتیجه، نسبییتی بر زبان حاکم نیست.

البته، تا وقتی بتوان از صورت‌های زندگی مختلف سخن گفت، به نحوی که آن‌ها را در نسبت با یکدیگر «اموری تماماً متباین و فاقد اشتراکی مبنایی» دانسته و بر پایه این تباین کلی، حکم به امکان تحقق نامحدود آنها کنیم، نسبییت زبانی نیز به جای خود باقی خواهد بود. البته، چنان که پیداست، از دیدگاه و نظر ویتگنشتاین مبنی بر پایان‌پذیری هر پرسش و پاسخی در باب امکان زبان، می‌توان چنین نتیجه گرفت که تمامی صورت‌های زندگی متعدد، به نحوی مبنایرسانه در صورت زندگی واحد انسانی جمع می‌شوند. از این منظر، می‌توان به وضوح مشاهده کرد که ویتگنشتاین در این موضع، در مقام یک «مبنایر» تمام‌عیار نمایان می‌شود.

اما اگر مبنایرایی را ابتدای تمامی معارف و اندیشه‌های «نظری» انسان بر باورهایی پایه، بدیهی و غیر قابل تردید بدانیم، نمی‌توان ویتگنشتاین را بدین معنا مبنایر دانست و چه بسا چنین تفریری از مبنایرایی در تقابل با آرا و دیدگاه‌های متأخر او نیز باشد؛ زیرا او بر این عقیده است که مبنایرایی – به معنای پیش گفته – برای دفاع از اعتبار نظام معرفتی، چندان قرین توفیق نیست؛ زیرا هم بداهت مبنایی و هم ابتدای کل نظام باورها بر آن مبنایی همواره مشکوک می‌ماند (مهدوی‌نژاد، ۱۳۸۵، ص ۳۰). این در صورتی است که مفهوم «صورت زندگی» عبارت است از بافت «عینی و عملی» نحوه‌های مختلف معیشت انسان که زبان و تمامی کلمات، گزاره‌ها و در نهایت، بازی‌های متنوع و کثیرش، در زمینه آن معنا می‌یابند؛ نه به مثابه «پایه‌ای نظری و ذهنی» که نظام باورهای انسان بر آن ابتدا داشته باشد. در واقع، شاید بتوان چنین گفت که بنا به نظر ویتگنشتاین، باورهای پایه و مفروض در مبنایرایی معرفت‌شناختی، اگر بداهتشان و نیز ابتدای دیگر باورها بر آنها، خارج از صورت زندگی عملی ما و به نحوی فی‌نفسه و ماورایی^۱ در نظر گرفته شود، امری غیر قابل دفاع و همواره مشکوک است. از همین رو، این‌گونه معرفت‌های نظری پایه، تنها در صورتی از اعتبار معرفت‌شناختی برخوردار هستند که خود بر صورت عینی زندگی ابتدا داشته باشند.

پس، مراد از مبنای بودن صورت زندگی در اینجا، زمینه‌ای عینی از صورت حیات آدمی و امر

۱. متافیزیکی یا استعلایی.

داده شده‌ای است که با وجود آن تمامی تبیین‌های فلسفی (میناگرا یا غیر میناگرا) در مورد امکان و معناداری زبان پایان یافته و غیرضروری می‌نماید. البته، برخی به‌جای استفاده از واژه «مینا» در معنای مذکور، از واژه «زمینه» استفاده کرده و از این جهت، ویتگنشتاین را فیلسوفی «زمینه‌گرا» انگاشته‌اند.

زمینه‌گرایی، نظریه بدیلی در مقابل میناگرایی و انسجام‌گرایی در باب صدق است که به‌جای تأکید بر اصول عام و پیشینی توجیه، بر اصول پسینی‌ای همچون، اعمال و کنش‌های واقعی اجتماعی و هنجارهای توجیه یک فرهنگ و جامعه انسانی - به‌عنوان مؤلفه‌های زمینه‌ای - تأکید می‌کند (مهدوی‌نژاد، ۱۳۸۵، ص ۳۶). بر مبنای زمینه‌گرایی معرفت‌شناختی، معیارهای معرفت و توجیه، همواره با تغییر یافت و زمینه تغییر می‌کنند (مهدوی‌نژاد، ۱۳۸۵، ص ۳۸).

ویتگنشتاین نیز با برقرار کردن تناظر میان بازی‌های زبانی مختلف و نحوه فعالیت و زیست‌های متکثر انسانی، یادآور می‌شود که چون هر دو تابع قواعداند، معنا و فهم - در هر دو مورد - تابع زمینه است. به نظر او، مفاهیم که عناصر سازنده اندیشه ما هستند، در بافت و زمینه‌های متکثر زندگی ما معنا می‌یابند (مهدوی‌نژاد، ۱۳۸۵، ص ۳۸). پس معنای یک گزاره در بازی‌های زبانی مختلف و به بیان دقیق‌تر، در زمینه صورت‌های زندگی متعدد - اعم از زندگی دینی، علمی، فلسفی و... که سرمنشاء آن بازی‌ها هستند، می‌تواند واجد معانی متفاوت باشد و هیچ معنای پایه، قطعی و واحدی نیست که بتوان آن را تنها و تنها به یک عبارت منضم دانست. چنین موضعی اگر چه در سطحی وسیع در فلسفه متأخر ویتگنشتاین گسترش می‌یابد، اما ارائه تفسیری سراسر زمینه‌گرایانه از مفهوم بازی‌های زبانی ویتگنشتاین، افزون بر این که با اشکالاتی از قبیل خلط تمثیل، واقعیت روبه‌روست، به افتادن در ورطه نسبی‌گرایی زبانی خواهد انجامید.

نخست، باید توجه داشت که تناظری که ویتگنشتاین میان بازی‌های زبانی و نحوه‌های معیشت و فعالیت انسانی برقرار می‌کند، بلکه اساساً این که خود زبان را از مقوله زبان معرفی کنیم، تناظری تمثیلی است و ارزش مطلق معرفت‌شناختی داشتن تمثیل، امری مشکوک است. دوم آن که - چنان‌که گفته شد - تا زمانی که نحوه معیشت‌های مختلف، بی‌پایان و البته، «تماماً متباین»، به عنوان زمینه و بافت معناداری زبان مد نظر قرار گیرد، گریزی از نسبییت معنایی نیست. این در صورتی است که تمامی صورت‌های متکثر زیست و نحوه معیشت انسانی که می‌توانند بازی‌های زبانی متنوع و زمینه‌های معنایی مختلف را ممکن گردانند، هرچند از جهت امکان گسترش امری گشوده و نامحدود باشند، اما در بنیان خود بر آن چه به معنایی واحد، صورت زندگی «انسانی» می‌نامیم و تمامی محدودیت‌های ناشی از قید «انسانی» آن، استوار هستند و نمی‌توان میان آن‌ها، به‌رغم تکثرشان، تبیینی کلی لحاظ کرد. در نظر ویتگنشتاین، شاهد بر ابتدای کلی و اشتراک حقیقی نحوه‌های متکثر معیشت بر امری که وحدتش در قید «انسانی» ظهور می‌یابد، آن است که هر گونه تلاشی برای مینا دادن به امور مربوط به

زبان، خیلی زود پایان می‌یابد (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ص ۱؛ ویتگنشتاین، ۱۳۹۲، ص ۲۰۴). استناد به تمثیلی از ویتگنشتاین در کتاب برگه‌ها، برای تأیید این مطلب سودبخش است:

اگر زندگی را یک فرش در نظر بگیریم، نقش و نگار آن همیشه کامل نیست [همواره گشوده است] و مکرراً تغییر می‌کند، ولی ما در دنیای مفهومی خود [به خاطر قید انسانیت‌مان] همواره چیزی واحد را می‌بینیم که با تغییرات، تکرار می‌شود (ویتگنشتاین، ۱۳۸۴، ص ۵۶۸).^۱

بنابراین، امر مطلق داده شده از نظر ویتگنشتاین (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ص ۲۲۶)، یعنی همان صورت زندگی و زیست‌جهان که انسان در آن به دنیا آمده، فعالیت‌های انسانی و اجتماعی مختلف از جمله زبان و بازی‌های متنوع آن را می‌آموزد، زمینه‌ای عام برای امکان هستی‌شناختی زبان و مبنایی بنیادین برای امکان معرفت‌شناختی فهم و معناداری آن به حساب می‌آید. پس، ویتگنشتاین به این معنا فیلسوفی مبنی‌گراست. بنا بر رأی ویتگنشتاین، صورت زندگی، چارچوب مرجعی است که در وهله یادگیری زبان، یاد می‌گیریم و در آن فعالیت کنیم؛ زیرا یادگیری زبان چیزی نیست جز یادگیری فرض‌ها، نگرش‌ها و رویه‌های هم‌پیوند با زبان که عبارات زبانی معنای خود را از آنها کسب می‌کنند. پس، به معنایی کلی‌تر می‌توان این‌گونه حکم کرد که یادگیری زبان، در واقع، چیزی نیست جز یادگیری نحوه زیستن و سخن گفتن که بخشی از یک فعالیت یا بخشی از یک صورت زندگی است (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ص ۲۳). بر این مبنای، هر گونه توجیه و توضیحی درباره شرایط امکان زبان، نه نیاز است از بستر سنگی صورت زندگی به آسمان متافیزیکی تبیین‌های فلسفی، فواتر رود و نه اساساً امکان چنین فراروی‌ای برای آن وجود دارد (گریلینگ، ۱۳۹۴، ص ۱۴۱). به تعبیر ویتگنشتاین:

اگر توجیه را به انتها رسانده باشم، کفگیرم به ته دیگ خورده و ورقم رو شده است. در آن صورت، تمایل دارم بگویم: این تنها کاری است که انجام می‌دهم (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ص ۲۱۷).

البته، برخی شارحان ویتگنشتاین، شرحی معکوس از این مطلب ارائه داده‌اند. بر مبنای این شرح، زبان امری است که به صورت زندگی ما قوام می‌بخشد و بنابراین، زبان مبنای صورت زندگی ما خواهد بود و نه بر عکس (مک‌گین، ۱۳۸۹، ص ۸۷)، اما باید توجه داشت که اگر چه درست است که بسیاری از فعالیت‌های زندگی انسان و در واقع، امکان بسیاری از انحاء زندگی او مشروط به یادگیری زبان است و به وسیله آن قوام می‌یابد، اما نکته اینجاست که خود زبان مشروط است بر صورت بنیادینی از امر داده شده

۱. افزوده‌ها در [] از آن نگارنده است.

غیر قابل تقلیل به زبان که سنگ بنایی است برای تمامی صورت‌های متکثر زندگی انسانی. این شرح و تفسیر اگر چه در مبتنی دانستن بخش عمده‌ای از فعالیت‌ها و نحوه‌های زیست انسانی بر زبان مۇحق است، اما ابتدای کلی و مطلق صورت زندگی بر زبان، خلاف واقع و در تقابل با ظاهر عبارات ویتگنشتاین است. ویتگنشتاین، پیش‌تر، به‌جای اصطلاح صورت زندگی، واژه‌های دیگری مانند فعالیت‌ها، نحوه‌ها، رویه‌ها، فرهنگ، تاریخ طبیعی و رفتار مشترک انسانی به‌کار برده است که برآیند آن‌ها صورت زندگی است (زندیه، ۱۳۸۶، ص ۸۳-۸۴؛ Sherry, 1972, p. 160). در اینجا برای گشودن باب امکان فهمی جامع‌تر از مفهوم «صورت زندگی»، بار دیگر ارجاعات ویتگنشتاین به این اصطلاح را یک‌جا نقل کرده و نکات قابل توجه هر یک را بررسی می‌کنیم.

۱. تصور کردن زبان، به معنای تصور صورتی از زندگی است (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ص ۱۹).
۲. در اینجا به‌کاربردن اصطلاح بازی‌زبانی، برای تأکید بر این واقعیت است که بیان کردن از طریق زبان، بخشی از یک فعالیت یا بخشی از یک صورت زندگی است (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ص ۲۳).
۳. بنا براین، آیا شما می‌گویید: توافق انسانی است که تعیین می‌کند چه چیزی صادق و چه چیزی کاذب است؟ این توافق یعنی آن چیزی که انسان‌ها می‌گویند صادق یا کاذب است و آنان در مورد زبانی که به‌کار می‌برند، توافق دارند. این توافق نه در مورد عقاید، بلکه در صورت زندگی است (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ص ۲۴۱).
۴. آنچه باید پذیرفت، امور داده شده، می‌توان گفت صورت‌های زندگی است (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ص ۳۹۷).
۵. پدیده‌های مربوط به امید، نحوه‌های خاص این صورت پیچیده زندگی هستند (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ص ۳۱۰).
۶. حال، می‌خواهم این یقین (اطمینان آرام گرفته نه در مرحله کشمکش) را صورتی از «زندگی» بنامم؛ نه چیزی شبیه به شتاب‌زدگی و سطحی بودن (این بسیار بد بیان شده و چه بسا بد هم اندیشیده شده باشد)، اما این بدان معناست که می‌خواهم آن را چیزی تلقی کنم که ورای موجه یا ناموجه بودن است و به‌تعبیری، چیزی حیوانی (ویتگنشتاین، ۱۳۹۲، قطعات ۳۵۷ - ۳۵۹).

چنان که از عبارت نخست پیداست، هر گونه فهمی از زبان تلازمی تام با فهم صورت زندگی مربوط به آن دارد. مثالی که ویتگنشتاین در این باب مطرح می‌کند این است که اگر یک شیر می‌توانست سخن بگوید، ما نمی‌توانستیم سخن او را درک کنیم (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ص ۲۲۳؛ زندیه، ۱۳۸۶، ص ۸۶)؛

زیرا سخنی که آن شیر مفروض به زبان می‌آورد بر مبنای صورت زندگی شیر بودن است و صورت زندگی شیر بودن، چیزی است که ما از فهم آن ناتوان و ناکام‌ایم.

عبارت دوم به ما این مطلب را یادآور می‌شود که صورت زندگی، زمینه‌ای عام‌تر از زبان و بازی‌های آن است و فهم بازی‌ها و فعالیت‌های زبانی بر فهم صورت زندگی مبتنی است (زندیه، ۱۳۸۶، ص ۸۶).
نقل قول سوم نیز این نکته را در بر دارد که صدق و کذب تابعی از مشارکت در یک صورت زندگی و زبان مربوط به آن هستند و اختلاف عقیده تنها زمانی امکان‌پذیر و معنادار است که انسان‌ها درباره یک صورت زندگی اولیه توافق داشته باشند (زندیه، ۱۳۸۶، ص ۸۷).

از عبارت چهارم، درمی‌یابیم که «صورت زندگی» امر داده شده مطلق است که هیچ‌گیزی از پذیرش بی‌چون و چرای آن نیست. واقعیت نهایی آزمون‌ناپذیری که خود مبنای هر آزمونی قرار می‌گیرد. به تعبیر ویتگنشتاین، امر داده شده وقتی نشان داده می‌شود که به دنبال تبیین نگردیم، آنجا که استدلال ته می‌کشد و بدون دلیل عمل می‌کنیم؛ آنجا که دیگر انتخاب در کار نیست و کورکورانه از قواعد تبعیت می‌کنیم (ویتگنشتاین، ۱۳۹۳، ص ۲۱، ۲۱۷، ۲۱۹، ۶۵۴؛ زندیه، ۱۳۸۶، ص ۸۷-۸۸). این عبارت همچنین به ما نشان می‌دهد که از درون صورت زندگی نمی‌توان بیرون رفت و آن را مورد بررسی قرار داد؛ زیرا برای این کار باید واجد زبانی خارج و فارغ از صورت زندگی باشیم تا به وسیله آن، صورت زندگی بررسی شود و ما نه تنها فاقد چنین زبانی هستیم، بلکه اصلاً وجود زبانی که فارغ از یک صورت زندگی و غیر مقید به آن باشد، ناممکن است (زندیه، ۱۳۸۶، ص ۸۹).

ویتگنشتاین _ در عبارت پنجم _ نشان می‌دهد که اگرچه زبان در بنیانش بر صورت زندگی اولیه مبتنی است، اما در مرتبه ثانی، ضرورتی دوسویه میان برخی از صورت‌های زندگی و بازی‌های مختلف زبانی وجود دارد؛ به صورتی که برخی بازی‌های زبانی می‌توانند مقوم برخی نحوه‌های زیست انسانی باشند. برای مثال، امید که گونه‌ای پیچیده از زیست انسانی را نشان می‌دهد، مختص کاربران زبان است و شخص مفروضی که توانایی صحبت کردن و اندیشیدن به هیچ زبانی را در خود ندارد، نمی‌تواند واجد هیچ معنایی از امید نیز باشد (زندیه، ۱۳۸۶، ص ۸۹). در واقع، با وجود «امر داده شده» که همان صورت زندگی است و نظام‌های اشیاء درون آن از قبیل نظام اصلی زبان، نظام ریاضیات، نظام رنگ‌ها و... می‌توان نظام‌های جدیدی مبتنی بر بازی‌های زبانی متنوع ابداع کرد؛ همانند حومه‌های شهری جدید که به شهر اصلی از پیش موجود متصل می‌شوند، اما هیچ موقعی خارج از این نظام‌های اصلی و خارج از صورت زندگی داده شده وجود ندارد که از آن‌جا بتوان خود این نظام‌ها و یا صورت زندگی مبدأ آنها را ابداع کرد (هنفلینگ، ۱۳۹۷، ص ۲۲۵). البته، به اعتقاد برخی شارحین، ویتگنشتاین چندان شرح روشنی از نحوه ارتباط میان انواع گوناگون صورت‌های زندگی در بستر بازی‌های زبانی ارائه نداده است (Humphries, 2017, p. 47).

ویتگنشتاین، در عبارت ششم نیز در صدد بیان این نکته است که صورت زندگی خود امری وریا موجه یا ناموجه بودن و مبنای هر گونه توجیهی است. برای مثال، یقین به عنوان نحوه‌ای از زیستن، فارق از توجیه و بسان چیزی حیوانی (غریزی و فطری) است. البته، این عبارت - چنان که خواهیم گفت - راه را بر تفسیرهای ارگانیک و طبیعت‌گرایانه از نظر ویتگنشتاین باز و هموار می‌کند، اما با توجه به قطعه ۴۴۶ کتاب در باب یقین، یقین به عنوان صورتی از زندگی، پیش فرض هر گونه بازی زبانی نیز به حساب می‌آید. بنابراین، نه خصلتی حیوانی و زیست‌شناختی، بلکه ویژگی‌ای منطقی و مربوط به باورهای بنیادین است (هنفلینگ، ۱۳۹۷، ص ۹۰-۹۱)؛ چنان که به نظر برخی شارحین نیز این عبارت از کتاب در باب یقین، در مسیر همان تحقیقات ویتگنشتاین حول مفهوم یقین در کتاب پژوهش‌ها بوده و خصلت حیوانی نیز نه به عنوان قیدی ارگانیک، بلکه به عنوان تأکیدی مضاعف بر صورت زندگی بودن یقین است (Wolgast, 1987, p. 151).

به‌رغم دشواریابی و ابهام مفهوم صورت زندگی در نگاه نخست، در قالب شرح و تفسیرهای پیشین سعی شد تا حد ممکن، گامی در جهت تشریح این مفهوم، برداشته شود. هرچند این تلاش هنوز هم نابسند است، اما توجه به نکته‌ای دیگر، می‌تواند گامی بلندتر در مسیر نیل به این مقصود باشد و آن این است که شاید بتوان از برآیند عبارات نقل شده از ویتگنشتاین، ملاک و معیاری برای تشخیص شکل بنیادین و مبنایی زندگی، یعنی امر داده شده که نامشروط به زبان، بلکه خود مقوم آن است و تمایز نهادن میان این صورت اولیه با دیگر نحوه‌ها و صورت‌هایی از زندگی که به وسیله زبان و بازی‌های متنوع آن قوام می‌یابند، بدست آورد. آن ملاک را می‌توان «هرچیزی که با فرض نبود آن، تصور زندگی نامعلوم بود و مربوط به صورت اولیه زندگی و امر داده شده است، دانست» (هنفلینگ، ۱۳۹۷، ص ۲۳۰).

برای مثال، شاید بتوانیم تصور کنیم که زندگی ما بدون وجود جامعه شهری چگونه شکلی به خود می‌گرفت؛ چنان که برای مثال، شواهد این‌گونه زندگی در دوران تاریخی پیش از شهرنشینی انسان موجود است و ما در فهم آن دچار اشکال نمی‌شویم. بنا براین، شاید بتوان چنین حکم کرد که زندگی در چنین جامعه‌ای و به عنوان انسان شهری، امری برساخته زبان و قوام‌یافته به بازی‌های زبانی است، اما بی‌شک ما هیچ‌گونه فهم و تصویری از زیستن در جهانی نداریم که در آن یک جامعه شهری به عنوان یک کل، کوچک‌تر از اجزاء تشکیل‌دهنده‌اش، یعنی افراد انسانی، امکان تحقق داشته باشد. بنا براین، این قانون، یعنی ضرورت بزرگ‌تر بودن هر کلی از اجزاء خودش، امری داده شده و مربوط به صورت اولیه زندگی انسانی ما، غیرمشروط به زبان و خود مبنای ساخت بسیاری از بازی‌های زبانی است.

در اینجا بحث را با صورت‌بندی‌ای از تفاسیر مختلف مفهوم صورت زندگی که جی. هانتز در مقاله‌ای با عنوان «صورت‌های زندگی در تحقیقات فلسفی ویتگنشتاین»، (see Hunter, 1968, pp. 233-243) بدست می‌دهد، به پایان می‌بریم:

۱. بازی زبانی: در این تفسیر صورت زندگی چیزی نیست جز، همان بازی‌های زبانی. در واقع، با تلفیق بندهای ۷ و ۱۹ تحقیقات فلسفی، می‌توان به این نتیجه دست یافت که چیزی که به زندگی ما شکل مشخص داده و آن را یکدست کرده، خود زبان است.

۲. مجموعه رفتاری: صورت زندگی، مجموعه‌ای است از میل‌های متقابلاً مرتبط برای رفتار کردن به شیوه‌های مختلف، شامل اظهارات بیانی و اشارات مختلف صورت و بدن.

البته، باید توجه داشت که همه بازی‌های زبانی قابلیت نشان دادن و همراهی کردن با رفتار بدنی را ندارند.

۱. راه زندگی: صورت زندگی، راه، حالت، طریقه، روش و یا سبک زندگی است که با ساختارها، ارزش‌ها، سنن، رویه‌ها، دین و... ارتباط تنگاتنگی دارد و جامعه انسانی آن را دنبال می‌کند.

۲. تفسیر ارگانیکی: هانتز پس از رد تفاسیر سه‌گانه پیشین، تفسیری ارائه می‌دهد که بر طبق آن صورت زندگی، ویژگی بارز موجود زنده است؛ بسان اعمال طبیعی مثل رشد و تغذیه، راه رفتن، خندیدن و در نهایت، سخن گفتن. باید توجه داشت که اگر زبان به عنوان پدیده‌ای زیست‌شناختی لحاظ شود، ناخودآگاه بودن دیگر پدیده‌های از این نوع و خودآگاه بودن سخن گفتن در تعارض با یکدیگر قرار گرفته و این تفسیر را با اشکال روبه‌رو می‌کند.

باید توجه داشت که اگر تفسیر نخست، به صورت نامشروط و مطلق پذیرفته شود، لازمه‌اش آن است که جهان زیسته انسانی، با تمام امور واقع درونی و بیرونی‌اش به زبان تقلیل یابد و خارج از زبان هیچ چیزی امکان تحقق نداشته باشد. این تفسیر با عبارات خود ویتگنشتاین مبنی بر مشروط بودن زبان به امری بیرون از خود، یعنی «صورت زندگی» در تعارض است.

تفسیر دوم، در صورت صحت، اصالت رفتارگرایی را تحقق می‌بخشد. ادعای اصلی رفتارگرایی آن است که گفت‌وگو درباره عواطف، احساسات، باورها و امیال، گفت‌وگو درباره رویدادهای شیخ‌گون درونی نیست، بلکه شیوه اختصاصی گفت‌وگو درباره الگوهای بالفعل و بالقوه رفتار است. رفتارگرایی فلسفی در سراسرترین صورت خود مدعی است که هر جمله درباره یک حالت ذهنی را می‌توان بدون از دست رفتن معنا، با جمله بلند و پیچیده‌ای بازنویسی کرد که بیان‌گر رفتار قابل مشاهده در موقعیت‌های نمایان گوناگون است. یکی از نظریه‌های انگیزاننده رفتارگرایی، این ایده پوزیتیویسم منطقی بود که معنای هر جمله، در نهایت، مربوط به موقعیت‌های قابل مشاهده‌ای است که به تحقیق یا تأیید آن جمله می‌انجامد (چرچلند، ۱۳۹۱، ص ۴۷).

البته، از برخی عبارات ویتگنشتاین در تحقیقات فلسفی می‌توان شواهدی بر این ادعا که او در دوره متأخر گرایش شدیدی به رفتارگرایی دارد، استخراج کرد. البته، دلایل مفصلی نیز می‌توان ارائه کرد که اتهام رفتارگرایی را از ویتگنشتاین مرتفع می‌کند. هرچند این بحث از حوصله این مقال خارج است،

توجه به این نکته در این مورد حائز اهمیت است که ویتگنشتاین متأخر، در ابتدا، آشکارا خط بطلانی بر هر گونه نظام فلسفی تقلیل‌گرا و تمامیت‌خواه می‌کشد و رفتارگرایی نیز نظامی فلسفی مبتنی بر تقلیل‌گرایی و تمامیت‌خواهی است و سپس - چنان که متذکر شدیم - یکی از انگیزاننده‌های مکتب رفتارگرایی، ایده‌های حلقه وین و پوزیتیویسم منطقی بود، یعنی مکتبی که مستقیماً تحت تأثیر رساله منطقی-فلسفی ویتگنشتاین متقدم قرار داشت و بنابراین، مکتب رفتارگرایی از این جهت می‌تواند در تقابل با فلسفه متأخر ویتگنشتاین قرار گیرد.

تفسیر سوم اما، پای نظریه‌های ساختارگرا را به میان می‌کشد. ساختارگرایی، دیدگاهی است که فهم عناصر و پدیده‌های فرهنگی را تنها در پیوند آن‌ها با نظام و ساختی وسیع تر ممکن می‌داند. جریان اصلی ساختارگرایی با زبان‌شناسی فردینان دو سوسور آغاز شد. سوسور، در جست‌وجوی ساخت‌هایی بنیادین و مستقل از سوزهای انسانی کاربر زبان بود. این ساخت‌ها شرط کارکرد زبان را تشکیل می‌دادند. می‌توان مؤلفه‌های اصلی زبان‌شناسی سوسور را این‌گونه خلاصه کرد که زبان، سیستمی از نشانه‌هاست و هر نشانه از دال و مدلول تشکیل شده است. دال جزء فیزیکی نشانه^۱ و مدلول جزء ذهنی نشانه^۲ است. بنابراین، مدلول، شیئی خارجی نیست و هر یک از این دو جزء جایگاه خود را در سیستمی صلب و ثابت از تفاوت‌ها دارد (رشیدیان، ۱۳۹۴، ص ۳۶۵-۳۶۶). در اینجا نیز اگرچه باید اذعان کرد که فلسفه متأخر ویتگنشتاین می‌تواند ربط و نسبت وسیعی با زبان‌شناسی ساختارگرا داشته باشد؛ چیزی که بررسی آن پژوهشی جداگانه و مفصل می‌طلبد. به نظر می‌رسد از عبارات ویتگنشتاین در مورد مفهوم صورت زندگی، می‌توان این‌گونه برداشت کرد که صورت زندگی، امری ساختارگریز و فرارونده است که خود مبنایی برای قوام هر گونه ساختار قرار می‌گیرد. دوم آن که ساختارگرایی با ذهنی دانستن مدلول، ذیل تبیین‌های مبتنی بر فرایند ذهنی جای می‌گیرد و این موضعی است که مورد حمله شدید ویتگنشتاین واقع شده.

تفسیر چهارم نیز می‌تواند راه را بر نظریات ماتریالیستی، تجربه‌گرایی پوزیتیویستی و در نهایت، بازگشت به ویتگنشتاین متقدم باز کند که تقابل آن با اندیشه پسین ویتگنشتاین بارز و نمایان است.^۳ به عقیده نگارنده، می‌توان تفسیر پنجمی از مفهوم صورت زندگی ویتگنشتاین نیز ارائه داد. چنین تفسیری را با تأکید بر مفاهیم «صورت زندگی» و «امر داده شده» و نسبت بسیار نزدیکی که این مفاهیم با همتای خودشان در آثار هوسرل - بنیان‌گذار مکتب پدیدارشناسی - دارند، می‌توان «تفسیر پدیدارشناختی» نامید. این تفسیر با توجه به ارتباط تنگاتنگ و تأثیرگذاری عمیق و دوسویه‌ای که

۱. صوت، تصویر یا علامتی روی کاغذ.

۲. مفهوم

۳. برای مطالعه بیشتر درباره انتقاداتی که بر این تفاسیر و تحلیل هانتر از آنها وارد است، نک: Sutherland, 1975, pp. 293-306

سرچشمه‌های هر دو سنت فلسفی قاره‌ای و تحلیلی، یعنی هوسرل و فرگه نسبت به یکدیگر داشته‌اند (بل، ۱۳۸۹، ص ۵۹)، بسیار موجه‌تر از تفاسیر پیشین به نظر می‌رسد؛ هر چند بررسی تطبیقی و مفصل تفسیر پدیدارشناختی از مفهوم صورت زندگی ویتگنشتاین، پژوهش مبسوط دیگری را می‌طلبد، اما برای گشودن راه چنین پژوهشی در آینده و نیز اشاره به نقش اساسی و بنیادینی که مفهوم صورت زندگی، یا به تعبیر پدیدارشناختی آن «زیست‌جهان» در اندیشه هوسرل بر عهده دارد، اشاره‌ای کوتاه به نظرات هوسرل در باب این مفهوم خواهیم داشت. البته، این اشاره می‌تواند بر سبیل عاریت، در جهت روشن‌تر شدن مفهوم صورت زندگی نیز سودمند باشد.

به نظر هوسرل، سپهر «زیست‌جهان» یا به تعبیری دیگر «جهان‌زندگی»، قلمروی از بداهت‌های اولیه است که افق تمامی تلاش‌ها، فعالیت‌ها و دستاوردهای زندگی بشر را تشکیل می‌دهد (رشیدیان، ۱۳۹۱، ص ۵۴۸). در چنین سپهری، هر آنچه به نحو بديهی «داده شده» در ادراک، به مثابه «خود شیء» با حضوری بی‌واسطه تجربه می‌شود و تمامی تأییدها و تصدیق‌های قابل تصور برای آدمی، به این نحوه بداهت یا خودپیدایی [آشکارگی] باز می‌گردند. بنا براین، زیست‌جهان «منبایی از پیش داده شده» است. به عقیده هوسرل، ما پیش از هر چیزی [اعم از تبیین‌های علمی، فلسفی و...]، موجوداتی انسانی هستیم و از این‌رو، در زمره اجزای این زیست‌جهان به حساب می‌آئیم که همیشه به صورتی پیش‌داده برای ما وجود دارد.

زیست‌جهان، به تعبیر دیگر، حضوری دائمی دارد و هر رویداد انسانی [از جمله زبان] جزئی از آن است. اهمیت مفهوم زیست‌جهان برای هوسرل چنان است که آن را نه مسئله‌ای جزئی، بلکه به عنوان مسئله‌ای کلی (و منبایی) برای فلسفه تلقی می‌کند. امری که هر چیز نسبی‌ای [از جمله بازی‌های زبانی متکثر] به آن وابسته است، اما خودش نسبی نیست و علوم بشری به معنای کلی، اجزای داده‌شده آن را به عنوان «ساخت‌های پیشین» پیش‌فرض می‌گیرند [به تعبیر دیگر، امکان هر گونه علم، معرفت و... انسانی، مبتنی بر توافقی اولیه بر ساخت‌های پیشین این بداهت بنیادین است]. زیست‌جهان، تنها چیزی است که «معنای هر گونه سخن گفتن در مورد جهان» را برای ما تعیین می‌کند. این سپهر اولیه، برای ما که در آن با بیداری زندگی می‌کنیم، همیشه به نحو هم‌اکنون حاضر است.

زیست‌جهان، همیشه و ضرورتاً به عنوان مبنا و میدان کلی هر گونه پراکسیس بالفعل و یا بالقوه انسانی و به مثابه افق داده شده آن‌هاست و زندگی کردن همیشه عبارت است از زیستن در این یقین‌جهان (رشیدیان، ۱۳۹۱، ص ۵۶۲-۵۶۸).^۱

۱. تأکیدهای نشان داده شده با (۱) و نیز افزوده‌ها در []، همگی از نگارنده و برای نشان دادن ارتباط وثیق مفهوم زیست‌جهان هوسرلی و صورت زندگی ویتگنشتاینی است.

نتیجه‌گیری

ویتگنشتاین با موضع‌گیری در مقابل تبیین فلسفی، به طور عام و نظریه‌تصویری زبان به طور خاص، از طریق شأن ویژه‌ای که برای زبان معمولی قائل می‌شود، راهی برای توصیف مفهوم «صورتِ زندگی» به عنوان شرط امکان هر گونه زبان می‌گشاید. تأکید او بر شأن زبان معمولی، شامل دو وجه سلبی و ایجابی است. وجه سلبی این تأکید با بیان نابسندگی هر گونه تبیین فلسفی در مورد زبان، از طریق گزاره «پایان‌پذیری همه توجیه‌ها» نمایش داده می‌شود و وجه ایجابی آن نیز بر «آشکارگی امور واقع» استوار است؛ بدین معنا که فلسفه، تنها اعلامیه و تبیهی است بر توافق اولیه کاربران زبان بر قواعد عام صورتِ زندگی.

از نظر ویتگنشتاین، تمامی پرسش‌ها در باب زبان به صورتِ زندگی ختم می‌شوند و بیش از این نه نیازی به توضیح وجود دارد و نه اساساً امکان چنین توضیح افزونی وجود دارد. بنابراین، صورتِ زندگی در نظر ویتگنشتاین _ به عنوان «مبنایی‌ترین» شرط تحقق زبان _ پاسخی درخور به اتهام افتادن او به دام نسبی‌گرایی زبانی از یک سو، و فروکاستن تمامی امور واقع به زبان از سویی دیگر به حساب می‌آید؛ زیرا با رجوع به آثار ویتگنشتاین، درمی‌یابیم که صورتِ زندگی تنها امر بیرون از زبان است که تحقق زبان بدان ارجاع دارد.

به طور کلی مفهوم صورتِ زندگی با توجه به متن آثار متأخر ویتگنشتاین ویژگی‌های زیر را دارد:

۱. امری عام‌تر از زبان و بازی‌های زبانی است، بدین معنا که اگر چه میان بازی‌های زبانی و انحاء متکثر زندگی تلازمی دو سویه برقرار است؛ چنان که برخی بازی‌های زبانی خود می‌توانند موجد نحوه‌هایی از زیست انسانی باشند، اما میان صورتِ زندگی و اساس زبان تنها تلازمی یک‌طرفه برقرار است.

۲. هر گونه صدق و کذب، اختلاف عقیده و بازی‌های زبانی مبتنی بر شکاکیت، خود تابعی از توافق اولیه بر بداهت صورتِ زندگی است.

۳. صورتِ زندگی اساس هر نوع توجیه و خود ماورای امور موجه و ناموجه است. بنا براین، امور مطلق داده شده، امری آزمون‌ناپذیر و بلکه شرط امکان هر گونه آزمونی هستند و ملاک تشخیص آنها از صورت‌های زندگی‌ای که برساخته بازی‌های زبانی هستند، آن است که با فرض نبود آنها تصور زندگی انسانی بدون وجودشان امکان‌پذیر نباشد.

شارحین ویتگنشتاین تفاسیر چهارگانه‌ای از مفهوم صورتِ زندگی ارائه کردند که هر یک به تقلیل نظر او به مکاتبی می‌انجامد که خود ویتگنشتاین در برابر آنها موضعی مخالف دارد؛ چنان که تفسیر

صورت زندگی به صرف بازی زبانی، موجب فروکاستن امور واقع به زبان می‌شود. تفسیر این مفهوم به مجموعه رفتاری، اتهام رفتارگرایی را در بر دارد. توجه آن به مثابه راه زندگی، باب ورود به ساختارگرایی را می‌گشاید و در نهایت، تفسیر ارگانیک صورت زندگی، از طرفی به ماتریالیسم و از طرف دیگر، به پوزیتیویسم نزدیک می‌شود.

در مقابل، نگارندگان این پژوهش در حد توان، سعی در گشودن باب امکان تفسیر پنجمی با عنوان «تفسیر پدیدارشناختی» داشته‌اند که به نظر می‌رسد، همخوانی بیشتری با متن عبارات ویتگنشتاین دارد. این تفسیر با استفاده از دیدگاه‌های ادموند هوسرل _ بنیان‌گذار نحله پدیدارشناسی _ در مورد مفهوم امر داده شده و زیست جهان، هم نشانی از نزدیکی سرچشمه‌های دو سنت فلسفی تحلیلی و قاره‌ای داشته و هم بر گرایش‌های قاره‌ای ویتگنشتاین متأخر دلالت دارد. بنا بر این تفسیر، صورت زندگی یا زیست‌جهان، قلمرو بدهت اولیه است که تمامی نحوه زیست‌های انسانی و دستاوردهای مبتنی بر آن‌ها و از جمله زبان، به این بدهت و آشکارگی بازمی‌گردند. صورت زندگی، امری است پیش‌داده و مطلق که هر چیز نسبی‌ای از جمله بازی‌های متکثر زبانی، به آن وابسته‌اند. به بیان دیگر، تنها امری که «معنای هر گونه سخن گفتن در مورد جهان» را تعیین می‌کند، صورت زندگی است.

فهرست منابع

- بل، دیوید. (۱۳۸۹). اندیشه‌های هوسرل. (ترجمه: فریدون فاطمی). تهران: نشر مرکز.
- بیگ‌پور، رضا. (۱۳۹۰). حقیقت و معنا در فلسفه تحلیلی معاصر. تهران: انتشارات حکمت.
- پورحسن، قاسم. (۱۳۹۱). بررسی انتقادی نظریه نحوه معیشت و یتگنشتاین و عمق نفوذ آن در تفکر دینی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. جستارهای فلسفه دین، (۱)، ۱۷-۵۰.
- چرچلند، پاول. (۱۳۹۱). ماده و آگاهی. (ترجمه: امیر غلامی). تهران: نشر مرکز.
- حسینی، مالک. (۱۳۹۴). ویتگنشتاین و حکمت. تهران: انتشارات هرمس.
- دست‌افشان، علیرضا. (۱۳۹۰). تحلیل پارادوکس دروغگو در چارچوب نظریه ساختاری گزاره‌ها. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. دو فصلنامه علمی و پژوهشی منطق پژوهی. سال دوم. بهار و تابستان
- رشیدیان، عبدالکریم. (۱۳۹۱). هوسرل در متن آثارش. تهران: نشر نی.
- رشیدیان، عبدالکریم. (۱۳۹۴). فرهنگ پسامدرن. تهران: نشر نی.
- زندیه، عطیه. (۱۳۸۶). دین و باور دینی در اندیشه ویتگنشتاین. تهران: نشر نگاه معاصر.
- گریلینگ، ای. سی. (۱۳۹۴). ویتگنشتاین. ابوالفضل حقیری. تهران: بصیرت.
- مک‌گین، ماری. (۱۳۸۹). راهنمایی بر پژوهش‌های فلسفی ویتگنشتاین. (ترجمه: ایرج قانونی). تهران: نشر علم
- مگی، بریانا. (۱۳۹۰). فلاسفه بزرگ. (ترجمه: عزت‌الله فولادوند). تهران: انتشارات خوارزمی.
- مهدوی‌نژاد، محمدحسین، علیرزاده، بیوک، و محمدزاده، رضا. (۱۳۸۵). توجیه معرفت‌شناختی از نظر ویتگنشتاین متأخر. پژوهشنامه فلسفه دین (نامه حکمت)، (۱)، ۴-۵۶.
- هنفلینگ، اسوات. (۱۳۹۷). فلسفه پسین ویتگنشتاین. (ترجمه: مینو حجت). تهران: نشر هرمس.
- ودبرگ، اندرس. (۱۳۹۴). تاریخ فلسفه تحلیلی. (ترجمه: جلال پیکانی و بیت‌اله ندرلو). تهران: حکمت.
- ویتگنشتاین، لودویگ. (۱۳۸۴). برگه‌ها. (ترجمه: مالک حسینی). تهران: نشر هرمس.
- ویتگنشتاین، لودویگ. (۱۳۹۲). در باب یقین. (ترجمه: مالک حسینی). تهران: نشر هرمس.
- ویتگنشتاین، لودویگ. (۱۳۹۳). پژوهش‌های فلسفی. (ترجمه: فریدون فاطمی). تهران: نشر مرکز.

References

- Egan, D. (2011). Pictures in Wittgenstein's Later Philosophy. *Philosophical Investigations*, 34(1), 55-76. doi: 10.1111/j.1467-9205.2010.01426.x
- Hinman, L. M. (1983). Can a Form of Life Be Wrong?: Lawrence M. Hinman. *Philosophy*, 58(225), 339-351. doi: 10.1017/S0031819100068418
- Humphries, C. (2017). Wittgenstein, Culture and Forms of Life. In C. Humphries & W. Schweidler (Eds.), *Wittgenstein, Philosopher of Cultures* (pp. 43-66). Sankt Augustin: Academia Verlag Richarz GmbH.
- Hunter, J. F. M. (1968). Forms of Life in Wittgenstein's Philosophical Investigations.

- American Philosophical Quarterly*, 5(4), 233-243.
- Kripke, S. (1975). Outline of a Theory of Truth. *The Journal of Philosophy*, 72(19), 690-716. doi: 10.2307/2024634
- Reece, G. L. (2006). Language Games, Forms of Life and Conceptual Schemes: Wittgenstein, Davidson, and Religious Belief. *Contemporary Pragmatism*, 3(1), 51-68. doi: 10.1163/18758185-90000032
- Sahviro, S. (Winter-Spring, 1986). From Language to Forms of Life: Theory and Practice in Wittgenstein. *Social Text*, 13/14, pp. 216-236.
- Sherry, P. (1972). Is Religion a "Form of Life"? *American Philosophical Quarterly*, 9(2), 159-167.
- Sutherland, S. R. (1975). On the Idea of a Form of Life: STEWART R. SUTHERLAND. *Religious Studies*, 11(3), 293-306. doi: 10.1017/S003441250000843X
- Vettiyolil, A. (June, 2014). Wittgenstein on the Grammar of Religious Beliefs. *International Journal of Philosophy and Theology*. 2 (2), pp. 1-12
- Wittgenstein, L. (1969). *The Blue and Brown Books*. Oxford UK. & Cambridge USA: Blackwell
- Wolgast, E. (1987). Whether Certainty Is a Form of Life. *The Philosophical Quarterly* (1950-), 37(147), 151-165. doi: 10.2307/2220335

References in Arabic / Persian

- Beigpour, R. (1390 AP). *Haqiqat va Ma'na dar Falsafe-i Tahlili-i Moaser* (reality and meaning in contemporary analytic philosophy). Tehran: Hekmat.
- Bull, D. (1389 AP). *Andisheya-i Husserl* (Husserl's ideas). Trans. by Fereydoun Fatemi. Tehran: Markaz.
- Churchland, P. (1389 AP). *Matter and Consciousness*. Trans. into Persian as: *Madde va Agahi*, by Amir Gholami. Tehran: Markaz.
- Dastafshan, A. R. (2011). An Analysis of The Liar Paradox Withing The Framework of The Theory of Structured Propositions. *Logical Study*, 2 (1), 49-61.
- Grayling, A. C. (1394 AP). *Wittgenstein*. Trans. into Persian by Abolfazl Haqiri. Tehran: Khwarazmi.
- Hanfling, O. (1989 AP). *Wittgenstein's Later Philosophy*. Palgrave Macmillan. Translated to Persian by Mino Hojjat. (1397). Tehran: Hermes.
- Hosseini, M. (1394 AP). *Wittgenstein va Hekmat* (Wittgenstein and wisdom). Tehran: Hermes.
- Magee, B. (1390 AP). *The Great Philosophers*. Trans. into Persian as: *Falasafe-i*

- Buzurg, as Izzatullah Fouladmand. Tehran: Khwarazmi.
- Mahdavi Nejad, M. H. et. al. (2006). Epistemological Justification according to Later Wittgenstein's View from Foundationalism to Contextualism. *Philosophy of Religion Research*, 4 (1), 21-56.
- McGinn, M. (1389 AP). *Routledge Philosophy Guidebook to Wittgenstein and the Philosophical Investigations* (Routledge Philosophy Guidebooks). Trans. into Persian as: *Rahnamai bar Pazhouhesh-ha-i Falsafi-i Wittgenstein* (a guide to Wittgenstein's philosophical investigations), by Iraj Qanuni. Tehran: Nashr-i Ilm.
- Pourhasan, Q. (2012). A Critical Study on Form of Life Theory and Depth of Penetration in Wittgenstein's thought about Religion. *Religion Studies*, 1 (1), 17-50.
- Rashdian, A. K. (1391 AP). *Hosserl dar Matn-i Atharesh* (Husserl in the context of his works. Tehran: Ney.
- Rashdian, A. K. (1394 AP). *Farhang-i Pasapodern* (post-modern culture). Tehran: Ney.
- Wedberg, A. (1394 AP). *A History of Philosophy*. Trans. into Persian as: *Tarikh-i Falsafe-i Tahlili* (history of analytic philosophy), by Jalal Peykani & Baytallah Nadarlou. Tehran: Hekmat.
- Wittgenstein, L. (1384 AP). *Zettel*. Trans. to Persian as: *Bargeha* (papers), by Malek Hosseini. Tehran: Hermes.
- Wittgenstein, L. (1392 AP). *On Certainty*. Trans. to Persian as: *Dar Bab-i Yaqeen*, by Malek Hosseini. Tehran: Hermes
- Wittgenstein, L. (1393). *Philosophical Investigations*. Trans. to Persian as: *Pazhouhesh-ha-i Falsafi*, by Fereidoun Fatemi. Tehran: Markaz.
- Zandiye, A. (1386 AP). *Din va Bavar-i Dini dar Andishe-i Wittgenstein* (religion and religious beliefs in Wittgenstein's thought). Tehran: Negah-i Moaser.